

انسان شناسی مهم ترین مبنای اعتدال گرایی

دکتر سهراب مروتی^۱، صلاح الدین غلامی^۲

چکیده

موضوعی که در این مقاله مورد بررسی واقع شده، بررسی و تحلیل مختصات هستی شناسانه‌ی انسان با هدف تبیین مبانی نظری اعتدال است که انسان شناسی یکی از مهم ترین و فوری ترین آن مبانی است که برای تحقق گفتمان اعتدال باید به دقت مورد تحلیل و بررسی واقع شود. در این بررسی روشن شده که خداوند در وجود آدمی امیال و قوایی قرار داده و او را به صفاتی متصف نموده است که اگر باهم و به موزات همدیگر مورد توجه واقع شوند و به عینیت برسند، دستاورد آن هماهنگی و همخوانی، چیزی جز اعتدال و اعتدال گرایی نخواهد بود و آن‌ها عبارتند از: قوه‌ی تعقل در انسان، قوه‌ی آزادی خواهی و انتخابگری در انسان، طبیعت ترکیبی انسان، تفاوت های فردی، ضعف و قوت های آدمی و نظایر آن که در متن مقاله مورد بررسی و تحلیل واقع گردیده اند.

کلید واژه‌ها: مبانی نظری، انسان شناسی، هستی شناسی انسان

مقدمه

مهم ترین مسأله در شناخت اعتدال، تبیین مبانی نظری اعتدال است. اعتدال یک گفتمان مقطعی نیست که در برهه ای از زمان مطرح شود و سپس مورد غفلت واقع شده و به خاموشی بگراید، اعتدال یک تفکر اصیل و ریشه دار و یک سلوک عقلانی و اخلاقی عمیق و ماندگار است که از فطرت الهی برخاسته و در تار و پود نظام هستی ریشه دوانده است. بنابراین دارای مبانی نظری واضح و روشن در آموزه‌های دینی است.

منظور از مبانی نظری زیرساخت های اعتقادی و فلسفی و نوع نگاه و شناخت هر مکتبی از مبدأ هستی، جهان و انسان است که اهداف، راهبردها و شیوه های عملی بر پایه‌ی آن نهاده می‌شود؛ تمام کنش و واکنش هایی که در جهان هستی پدیدار می‌گردند، بدون مطالعه‌ی مبانی نظری تحلیل پذیر نبوده و یا حداقل نمی‌توان تحلیل درستی از آن‌ها ارائه نمود. مبانی نظری برای یک پدیده به مانند ریشه است برای درخت؛ یعنی همان‌گونه که شناخت شاخ و برگ یک درخت، بدون اطلاع دقیق از ریشه‌ی آن یک نوع

^۱ دانشیار دانشگاه ایلام. sohrab_morovati@yahoo.com

^۲ دانشجو دکترا، دانشگاه ایلام. salaheddingholami@yahoo.com

شناخت معلول نگرانه و روبنایی است، شناخت یک پدیده یا یک سبک بدون پرداختن به مبانی نظری آن، شناخت کامل و جامعی نخواهد بود.

گفتمان اعتدال نیز همین گونه است، اگر پرسیده شود، چرا بعضی از دینداران در جامعه کنونی ما نمی‌توانند در عمل معتدل باشند، پاسخ روشن است؛ یعنی پاسخ را در حقیقت باید در نوع نگاه و شناخت آنان نسبت به خدا، انسان، جامعه، تاریخ، طبیعت و مانند آن جست و جو کرد. دینداری که معتقد به خدایی است که آدمی را زندانی کرده و غضب او بر رحمتش پیشی می‌گیرد و تمام کوشش خویش را به کار گرفته که کمینگاهی برای آدمی بسازد تا مو را از ماست جدا کند و یا جهان هستی را به جای کشتگاه، ایستگاه تصور نماید، این انسان جای دنیا و آخرت را عوض کرده است و تمام سعی خویش را اعمال می‌نماید که خرابی دنیا را به جای آبادی آخرت بنشانند و یا به طبیعت وجودی آدمی بدبین بوده و آدمیان را به دو دسته‌ی سفید و سیاه تقسیم نماید؛ بنابراین او هیچ شأنی برای رنگ دیگری قایل نخواهد بود؛ طبیعی است که برنامه عملیاتی این انسان با این نگاه، این باشد که آدم‌ها را با تحکم و تندی و به زور به سوی بهشت بکشاند و به جای این‌که بنده‌ی صالح خدا باشد، خود به جای خدا نشسته و خدایی کند. چنین شناختی است که ترویجگر رادیکالیسم، سلفی‌گری، خشونت ورزی و مانند آن گردد. دیندارانی که چنین قرائتی از دین دارند به جای این‌که نماینده‌ی خدا در بین بندگانش باشند؛ خداوند نماینده‌ی آن‌ها در آسمان خواهد بود؛ این نگاهی است که دارای چنین پیامدهایی می‌باشد؛ اما اگر این نوع نگاه تغییر پیدا کند، متناسب با آن، رفتار و گفتار و اخلاق آدمی نیز تغییر می‌نماید.

پس نوع نگاه انسان به خدا، انسان و جهان که مبانی او به حساب می‌آیند و بر سلوک او فوق العاده تأثیر گذارند، باید به درستی مفهوم شده و تبیین گردند؛ لازمی تبیین دقیق اعتدال، تحلیل و بررسی این مبانی است که مهم‌ترین آن‌ها خداشناسی، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی می‌باشد که در این مقاله حوزه‌ی انسان‌شناسی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تحلیل مسأله

در پیش فهم انسان‌شناسی، انسان جانشین خدا در زمین و دارای کرامت ذاتی است، گوهر گرانبهایش شایسته‌ی بزرگداشت است، او دارای حق انتخاب است که اگر این حق را از او بگیرند در حقیقت انسان بودن را از او گرفته اند، شاکله‌ی وجودی آدمی گویای این حقیقت است که باید معتدل پرورش پیدا کند تا به تعالی برسد. بنابراین همه موظفند که شرایط و عوامل را برای او مهیا کنند تا زمینه‌های به راستی رسیدن برایش فراهم گردد تا به ابتکار آفرینی، برای بهتر شدن دست یازد، در چنین نگرشی انسان ذاتاً خوب آفریده شده و انتخاب خوب نیز زبنده‌ی لوست، بنابراین طبیعت این انسان با زور، تندی، درشتی، پلشتی و مانند آن نمی‌خواند و به شدت ناسازگار است.

علاوه بر آن در دنیای جدید که حصارهای محدود کننده‌ی آن فرورویخته، و دیوار چین نیز با آن عظمت و سابقه تاریخی ۲۵۰۰ ساله به موزه تبدیل گشته است، انسان‌ها طالب این واقعیتند که به جای پرهیز، گریز، نهی، محدودیت، ستیزه جویی و رویارویی،

جذب و مصونیت را به‌عنوان چشم انداز سبک ارتباطی برگزیند تا بتوان از درد و رنج دیگران کاست و ناامیدی و یأس را از منظومه‌ی شناخت آنان زدود و در یک چشم انداز «تقلیل مرارت» زمینه‌ی پیوند مبارک خرد جمعی را برای زدایش کژئی‌ها و ناراستی‌ها به کار گرفت و به این اصل عمومی و فراگیر برون دینی که؛ هرچه برای خویش می‌پسندی برای دیگران نیز بپسند، جمله‌ی عمل پوشاند؛ اصلی که آموزه‌های دینی و شرعی اسلامی نیز مهر تایید بر جبین آن زده‌اند و فرمان فراتاریخی امام علی علیه السلام به مالک اشتر به‌عنوان افتخار‌آمیزترین سند تاریخی دینی ما، نماد برجسته آن اصل گران سنگ است.

هستی‌شناسی انسان

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مبناشناسی برای دستیابی به مبانی نظری اعتدال، بررسی و شناخت مختصات هستی‌شناسانه-ی انسان است که خدلوند حکیم، از روی حکمت و با محاسبه و دقت، آن را با تدبیر و ظرافت در ذات آدمی قرار داده است. شناخت این لطایف و ظرایف مکنون در کنه هستی انسان، راه اعتدال را پیش پای او مفتوح نموده و او را به گشودن و پیمایش آن راه روشن و هموار تشویق می‌نماید، که اهم آن‌ها را به شرح ذیل مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف. طبیعت ترکیبی انسان

یکی از مهم‌ترین مختصات انسان که توجه به آن دراعتدال طلبی و اعتدال‌پذیری فوق‌العاده مهم و مبنایی است، طبیعت ترکیبی انسان و الزامات آن می‌باشد که لازمه‌ی پرداختن به آن‌ها ایجاد تعادل و توازن میان نیازهای آدمی در ساحت روح و جسم و تحقق تفکر اعتدالی است؛ زیرا انسان موجودی دو ساحتی و دو بعدی است که هرکدام از آن ابعاد وساحت‌های وجودی او دارای الزامات و اقتضائاتی لازم‌الرعایه است که به هیچ وجه نمی‌توان به آن‌ها بی‌توجه بود و از آنان غفلت نمود.

خداوند در قرآن در باره‌ی خلقت انسان چنین می‌فرماید: «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ. ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده: ۹ تا ۷). یعنی خدلوند آفرینش انسان را از گل شروع کرد و نسلش را از نطفه آفرید سپس او را اندامی موزون و متعادل قرار داد و در آن قالب موزون و متعادل روحی الهی دمید (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۵۱۳). مستفاد از مفهوم آیات مذکور، این است که در سرشت انسان علاوه بر عناصر مادی که در جماد و گیاه و حیوان وجود دارد، عنصری ملکوتی و الهی نیز موجود است. بنابراین انسان ترکیبی از طبیعت و ماوراء طبیعت، از ماده و معنی، از جسم و جان می‌باشد (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۲۶۹). و هر کدام از آن دو یعنی جسم و روح دارای نیازهایی هستند که باید پاسخ مناسب و فراخور خویش را دریافت نمایند و این همان اصل جامع‌نگری است که در آموزه‌های دینی مورد توجه واقع شده و اعتدال‌آفرین است.

این شعبه‌ی حرانی در تحف العقول از امام رضا علیه السلام سخنی نقل فرموده که به وضوح و روشنی ناظر به همین اصل جامع‌نگری و توجه توأمان به جسم و روح در انسان است که از ارکان تفکر اعتدالی اسلام به شمار می‌آید. حضرت در این سخن بسیار زیبا و اعتدال‌مدارچنین می‌فرماید: «اجتهدوا فی ان یتکون زمانکم اربع ساعاتٍ ساعةٍ لِمَنَاجَاةِ اللّٰهِ وَ سَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةٌ لِمَعَاشِرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عَتَبَتَكُمْ وَ يَخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةٌ تُخَلَّوْنَ فِيهَا لِلذَّائِبِ فِي غَيْرِ مَحْرَمٍ وَ يَهْدِيهِ

السَّاعَةَ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ سَاعَاتٍ» (ابن شعبه، ۱۴۰۴، ص ۴۰۹)؛ یعنی تلاش کنید و بکوشید که زمان و وقت خویش را به چهار قسمت تقسیم نمایید؛ یک قسمت از آن را به مناجات و رازگویی با خدا و نیازخواهی از او، اختصاص دهید و قسمت دیگرش را برای تهیه و تأمین معاش در نظر بگیرید و قسمت سوم را در معاشرت با بستگان و دوستان صاف و زلال و مورد اعتماد خویش که با اخلاص و صداقت عیوبتان را به شما گوشزد می‌کنند، سپری نمایید و قسمت چهارم را نیز برای لذت‌های حلال، خالی بگذارید چرا که برآورده سازی مناسب این لذات غیر مجرم است که باعث موفقیت انسان در حوزه‌های سه‌گانه‌ی دیگر می‌گردد.

نکته‌ی مهم و قابل بیان دیگر در این زمینه این است که، در ذیل آیات یادشده‌ی سوره‌ی سجده که در آن ابعاد وجودی آدمی بیان گردید، التفاتی از غیب به خطاب صورت گرفته که ناظر به تبیین نکته‌ی بسیار مهمی در همین راستاست. می‌فرماید: «وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَنْفِئَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ»؛ یعنی خداوند برای شما نعمت گوش و چشم و جان را قرار داد ولی تعداد کمی از شما شاکر و قدردان هستید. مرحوم علامه‌ی طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: گوش و چشم نماد ادراک حسی و فؤاد نماینده‌ی نعمت ادراک روحی و فکری است که باید توأمان مورد شکر و امتنان واقع شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۲۵۰). و امتنان و شکر آن‌ها نیز استعمال و استفاده‌ی صحیح، مناسب و بجا از آن نعمت‌های خداداده است که در پرتو آن، عظمت و انعام منعم نیز نشان داده می‌شود (همان، ج ۲۰، ص ۱۲۲). و این استفاده از همه‌ی نعمت‌ها باهم و به‌صورت متوازن و متعادل، بهترین مینا برای اذعان به اعتدال و توجه به اعتدال‌گرایی است؛ زیرا ماده‌ی انسان دارای الزاماتی است که باید مورد توجه واقع شود کما این‌که روح نیز دارای الزاماتی لازم‌الرعایه است و توجه توأمان به این الزامات طبیعی یک حالتی در انسان به وجود می‌آورد که اعتدال نام دارد.

ب. وجود قوه تعقل و تفکر در انسان

مینای دیگر از مبانی نظری اعتدال، وجود قوه‌ی تعقل و تفکر در آدمی است که به تصریح آموزه‌های دینی فصل مقوم اوست و انسان مکلف به استفاده و به کارگیری آن در حیات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خویش می‌باشد. خداوند در قرآن این مطلب مهم را با تأکید زیاد و با تعابیر متعدد، بیان نموده است: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره: ۷۶)، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (بقره: ۲۴۲)، «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (انعام: ۵۰)، «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» (بقره: ۲۱۹)، «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» (محمد: ۲۴) و نظایر آن.

خداوند در قرآن آن‌گاه که بندگان خویش را توصیف می‌نماید، چنین می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا» (فرقان: ۷۳)؛ یعنی بندگان خوب خداوند کسانی هستند که آیات قرآن را پس از تفکر و تعقل و از روی بصیرت و آگاهی و با چشم باز مورد پذیرش قرار می‌دهند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۲۴۴). بدترین موجودات در منطق قرآن موجوداتی هستند که فاقد عقل و بی‌توجه به عقلانیتند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِي لَا يَعْقِلُونَ» (انفال: ۲۲)؛ یعنی به راستی که بدترین جنیندگان نزد خداوند آن کران و گنگانند که تعقل نمی‌کنند. قرآن عدم به کارگیری عقل در ساحت‌های متنوع زندگی را موجب فساد و نابسامانی آن ساحت‌ها تحلیل می‌نماید و می‌فرماید: «وَجَعَلَ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (یونس: ۱۰۰)؛ یعنی خداوند بر کسانی که تعقل نمی‌کنند پلیدی را مقرر کرده است. این سنت لا یتخلف‌الهی است که در قرآن بدان تصریح شده

و در کلام معصومین بر آن تأکید گردیده و حجت الهی نامیده شده است: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَنْبِيَاءُ فَالْعُقُولُ» (کلینی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۶)؛ یعنی خداوند دو حجت را بر انسان‌ها اتمام نموده است: یک حجت ظاهری که پیامبران و ائمه هستند و یک حجت باطنی که آن عقل آدمی است. بنابراین انسان مجهز به قوه‌ی عقل و مأمور به استفاده و به کارگیری آن است و به کارگیری آن نیز دارای لوازم منطقی قطعی است که پیدایش مذاهب و نحله‌های فکری یکی از آن‌ها و از پیامدهای محتوم آن است که باید محترم واقع شود و مورد تأیید قرار گیرد (شهیدی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۷).

تعقل و به کارگیری عقل در ساحت‌های متنوع حیات، بی تردید اختلاف افکن است ولی این اختلاف محترم و مورد تأیید می‌باشد؛ به خاطر این‌که در فضای منطقی و اخلاق ایجاد شده و مبتنی بر هستی انسان است، بنابراین انسان عاقل به اختلافات فکری منبعث از تفکر و تعقل حرمت می‌نهد؛ زیرا او در اثر تعالی اخلاق، به رأی خویش بدبین است و شیفته‌ی رهاورد فکریش نیست و مادام که در فضای تعقل نفس می‌کشد به تسویلات نفسانیش بی اعتماد است.^۱ البته مراقب و هوشیار هم هست زیرا عقل آدمی با وصف محاسبه‌گری و دور اندیشی، سخت در معرض علل و عواملی است که به سادگی و سهولت او را در باتلاق گمراهی و ضلالت فرو می‌برند؛ دنیا طلبی و آزمندی او را به موجودی معطل و تماشاجی و بی‌خاصیت تبدیل می‌کند^۲ هوای نفس او را به اسارت درمی‌آورد^۳، و در چنگ خویش رامش می‌کند و او را خود شیفته، بی‌نیاز از غیر، متکبر و بریده از اجتماع^۴، ستایش خواه و مداحی طلب^۵، هم‌نشین جهال و محروم از عقلانیت^۶ می‌گرداند.

هوی و هوس‌ها آن قدر بر نفس و قلب آدمی چیره‌اند که کار عقل را به جایی می‌کشانند که عمل زشت و شنیع را نیک می‌پندارد^۷ و از کلام و سخن صحیح بهره‌های ناصواب می‌برد^۸ این‌که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَهْتَدِ نَفْسَهُ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ص ۴۲۸)؛ یعنی هر کس خودش را تهذیب نکند از عقل هیچ بهره‌ای نخواهد برد، ناظر به این مطلب بسیار مهم است. این‌ها مبانی روشن و گزاره‌های قطعی و نکات بسیار مهمی در هستی‌شناسی انسانند که نشان می‌دهند، برای اداره‌ی انسان باید نظام و ساختاری طراحی شود که در آن ساختار هر چیزی در جای خود قرار گیرد و آدمی در پرتو آن نظام و سیستم تربیت شود و آن نیز چیزی غیر از مکتب متعالی و معتدل اسلام نمی‌باشد که خود نیز آن را به همین نام خوانده است:

^۱ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ قَالَ لِمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ» (الکافی، ج ۱، ص ۲۷)؛ «الْعَاقِلُ مَنْ أَنَّهُمْ رَأْيُهُ وَلَمْ يَتَّقِ يَكُلْ مَا تَسْوَلُ لَهُ نَفْسُهُ» (غررالحکم، ص ۱۰۰).

^۲ «فَارْتَفَعِيَ الدُّنْيَا فَإِنْ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي وَ يُعْمِي وَ يُعْمِي» (الکافی، ج ۲، ص ۱۲۶)؛ «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ يَرْوِقِ الْمَطَامِعِ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۹).

^۳ «الهُوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ» (غررالحکم، ص ۲۷)؛ «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٌ تَحْتَ هَوَى امِيرٍ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۹).

^۴ «مَنْ أَعْجَبَ يَرَاهُ ضَالًّا وَ مَنْ اسْتَفْنَى يَعْقِلُهُ زَلٌّ وَ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلٌّ» (بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۰).

^۵ «حُبُّ الشَّيْءِ مِنَ النَّاسِ يَعْصِي وَ يَصِمُّ» (نهج الفصاحة، ص ۴۳۷).

^۶ «قَالَ عَلِيُّ ع مَنْ تَرَكَ الْإِسْتِمَاعَ عَنْ ذَوِي الْعُقُولِ مَاتَ عَقْلُهُ»؛ «مَنْ صَحِبَ جَاهِلًا نَفَسَ مِنْ عَقْلِهِ» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۰).

^۷ «رَيْنُ لَهْ سَوَةٌ عَقْلِيهِ فَرَأَةٌ حَسَنًا» (فاطر: ۸).

^۸ «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ» (نهج البلاغه، ج ۴۰).

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم: ۳۰)؛ یعنی در کمال اعتدال و با تمام توجه به دین خدا روی آور؛ این فطرت خداست که برای همیشه در ذات آدمی نهاده شده و دین معتدل الهی نیز همین است؛ در این آیه واژه‌های «حنیف» و «قیم» به کار رفته که مطابق نظر لغت شناسان (راغب، ۱۴۱۲، ص ۲۶۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۵۰۲). و مفسران (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۱۸، ص ۱۲۷). به معنای اعتدال می‌باشد؛ پس دین خدا معتدل است و انسان اگر بخواهد به آموزه‌هایش عمل کند باید به این اعتدال که اسلام بر پایه‌ی آن نهاده شده و مفطور آدمی است توجه نموده و با اعتدال گرای رهنمودهای متعالی آن را مورد عمل قرار دهد.

ج. وجود اختلاف در میان افراد انسان

از مبانی بسیار مهمی که هم در علم و هم در فلسفه و هم در دین پذیرفته شده و به آن توجه گردیده، موضوع اختلاف میان انسان‌هاست که مبتنی بر تفاوت‌های فردی و برخورداری انسان‌ها از ظرفیت‌های وجودی مختلف است که نقش این مطلب در مبنا شناسی اعتدال بسیار روشن و حائز اهمیت می‌باشد. خداوند در قرآن در آیاتی که به آیات «قَدَرٌ»^۱ معروفند این حقیقت مهم را مورد توجه قرار داده است. منظور از قدر و مقدار اشیاء، مطرح شده در آیات مذکور، مطابق نظر مرحوم علامه‌ی طباطبایی، اندازه و حد وجود در تمام موجودات است که آن‌ها را از هم دیگر منفک، معین و ممتاز می‌گرداند^۲ (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۰۶). بر این اساس انسان متفاوت با سایر موجودات و علاوه بر آن متمایز با سایر افراد خویش است (همان، ج ۱۲، ص ۱۴۳)؛ یعنی هر فردی از افراد انسان هماهنگ و هم‌خوان با نظام هستی، خود دارای خلقت ویژه و یک راه وجودی به‌سوی مطلوب خود می‌باشد که به هیچ‌عنوان نیز از آن تخطی نمی‌نماید (همان، ج ۱۹، ص ۸۵).^۳ و این همان تفاوت‌های فردی است که مبتنی بسیار مهم برای اعتدال‌گرایی به شمار می‌آید و اصول؛ تکلیف به قدر و وسع، عدالت در پاداش و مجازات، توازن میان مقدرات و اهداف، ملاحظه‌ی شرایط عینی در مطالبات و نظایر آن که از اهم مسائل اعتدالند و در شریعت معتدل الهی هم به خوبی مورد توجه واقع شده‌اند، نشأت گرفته از این حقیقت روشن می‌باشند.

تفاوت‌های فردی منشأ تفاوت‌ها و اختلافات دیگری است که تحلیل دقیق آن‌ها نیز در دستیابی به مبنا‌ی نظری اعتدال راهگشا و تأثیر گذار می‌باشد. ترکیبات بدنی مختلف در افراد، اختلاف در استعدادهای بدنی و روحی را به دنبال دارد و این استعدادهای مختلف وقتی در مناطق و شرایط متفاوت زندگی قرار می‌گیرند و زمینه‌ی بروز و ظهور می‌یابند، باعث پیدایش سلیق‌گونگون و سنن و آداب مختلف شده، اهداف و مقاصد و رفتارهای نوعی و شخصی متنوع در جامعه شکل می‌گیرد و مجتمع انسانی بنیان نهاده می‌شود و این از ضروریات حیات اجتماعی است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۶۰). و در قرآن نیز به آن اشاره شده است: «تَخُنُّ

^۱ «قَدْ جَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق: ۳)؛ «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ قَدْرًا» (قمر: ۴۹)؛ «وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» (رعد: ۸)؛ «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ» (حجر: ۲۱)؛ «وَ خَلَقَ كُلُّ شَيْءٍ قَدْرًا» (فرقان: ۲).

^۲ «المقدار هو الحد الذي يحده الشيء ويتعين ويمتاز به من غيره اذ لا ينفك الشيء الموجود عن تعين في نفسه و امتياز من غيره و لولا ذلك لم يكن موجوداً البته و هذا المعنى اعني كون كل شيء مصاحباً للمقدار و قريناً لحد لا يتعداه حقيقة قرآنية تكرر ذكرها في كلامه تعالى»

^۳ «لكل شيء حد محدود في خلقه لا يتعداه و صراط ممدود في وجوده يسلكه و لا يتخطاه»

فَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا» (زخرف: ۳۲)؛ یعنی ما نظام معیشت را در دنیا میان شما قسمت نمودیم و شما را از جهاتی بر همدیگر رفعت بخشیدیم و برتری دادیم که همه محتاج هم و در جنگ هم باشید. تا نظام عالم به کمک همه و بر اساس تعاضد و تعاون و استخدام تمام انسان‌ها سامان بگیرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۷۲). پس اختلاف میان انسان‌ها فطری، ضروری، قاعده‌ی زندگی و ممدوح و پسندیده است.

بر اساس تحلیل قرآن^۱ مردم در آغاز به حکم فطرت باهمکاری همدیگر تشکیل اجتماع داده و یک امت واحد بوده‌اند ولی با توجه به نیروی جلب نفع و دفع ضرری که خداوند در هر موجودی قرار داده و لازمه‌ی حیات است و انسانها نیز بهره مند از آن هستند در آن جامعه‌ی بی اختلاف، اختلاف به وجود می‌آید، سپس خداوند برای رفع اختلاف پیش آمده، پیامبرانش را مبعوث کرده و با بشارت و هشدار میان آنان داوری نموده و اختلافاتشان را رفع می‌نمایند (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۸۰). این آیه نشان می‌دهد که اختلافات و مشاجرات میان انسانها کاملاً طبیعی است و ریشه در فطرت آدمی دارد و دلیل آن نیز قوای مختلفی است که در انسان به ودیعت گذاشته شده و محتاج تنظیم و اعتدال بخشی است و دین به خاطر توجه توأمان او به تمام آن نیروها این کار را به خوبی انجام می‌دهد و علت موفقیت او نیز همین است؛ پس اعتدال مبتنی بر امور فطری و یک راه فطری برای اداره‌ی امور انسان‌هاست که سخت درگیر اختلافات و اصطکاکاتند و این بی تردید ناپسند و مذموم نیست؛ اختلاف مذموم اختلافی است که ریشه در نفسانیت و مخالفت با عقل فطری دارد و لا ینحل نیز باقی خواهد ماند.

د. قوه‌ی آزادی خواهی و انتخابگری در آدمی

یکی دیگر از مختصات هستی شناسانه‌ی انسان، که می‌توان آن را از مظاهر قدرت و توانایی او ارزیابی نمود، حریت و آزادی و قدرت انتخاب اوست که مکمل قوه‌ی تعقل و تفکر در مسیر راهیابی آدمی به تکامل و تعالی بوده و یک مبنای قوی برای اعتدال طلبی است و خداوند حکیم آن را حکیمانه و از روی حکمت به رسمیت شناخته و در آیات متعددی از قرآن آن را تئوریزه کرده است. برای مثال؛ خداوند در سوره‌ی انسان که قصه‌ی خلقت آدمی در آن به زیبایی تبیین شده، نکات مهمی را، در زمینه‌ی هستی شناسی انسان نظیر؛ ساحت های وجودی انسان، معرفت و شناخت او و ابزارهای مادی و معنوی آن، مسأله‌ی سبیل و راه وصول آدمی به مطلوب نهایی، راه شناسی و هدایت و مراتب تکوینی و تشریحی آن، و مسأله‌ی بسیار مهم آزادی، اراده و اختیار انسان، مطرح کرده است.^۲ و در آیات دیگری از قرآن نیز فصل های جدیدی در باره‌ی آن گشوده است.

در این پروسه‌ی بسیار مهم خلقت، طرح مسأله‌ی اراده و اختیار به این صورت و در این سطح معرفتی، فوق العاده مهم و قابل تحلیل است و در موضوع مبنا شناسی اعتدال نیز باید جدی گرفته شود؛ انسان موجودی پیچیده و تو در تو و دارای لایه هایی پنهان از امیال و گرایشات متنوع و مشتتهای نفسانی گوناگون است و در ضمن از عقل و قوه‌ی تمییز وانگهی از فطرت و آمادگی

^۱ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فيه وَمَا اختلف فيه إِلَّا الَّذِينَ لَوْئَاهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ قَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفوا فيه مِنَ الْحَقِّ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره: ۲۱۳).

^۲ «هَلْ أُنِى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرَ وَإِنَّمَا كَفُورًا» (انسان: ۳ تا ۴).

روحی برای پذیرش حقیقت نیز بهره مند است و این ها گزاره‌هایی هستند که وجود اراده و اختیار را در انسان مبرهن نموده و ضرورت توجه به آن را روشن می‌سازند. به تعبیر مفسرین اساس حرکت انسان بسوی کمال، بر نیروی اختیار نهاده شده و سبیل و طریقه‌ای هم که بشر در زندگی و سیر و سلوک خود باید بییماید، طریقه‌ای است که پایه آن بر تعقل و اندیشه و حرکت اختیاری قرار داده شده است (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۲۴۶).

تحکم و اجبار و زورگویی، منافی با آزادی و قوه‌ی اراده و اختیار و انتخابگری انسان و منهی و مطرود خداوند حکیم است و از این رو خداوند، صفات «مصیطر»^۱، «جبار»^۲، «مکره»^۳ و نظایر آن را که نافی آزادی و انتخابگری در انسانند، برای پیامبر اکرم (ص) که دلسوزترین و مهربان‌ترین مصلح و اصلاحگراست، نپسندیده و در مقابل او را به صفاتی هم چون: «مذکر»^۴، «منذر»^۵، «شاهد»^۶، «مبشر»^۷، «تذیر»^۸، «داعی»^۹ و «سراج منیر»^{۱۰} متصف نموده است. و دلیل آن نیز این است که خداوند می‌خواهد انسان با اراده و اختیار خود، راه حقیقت و کمال را بییماید، این صریح کلام الهی است که در قرآن به آن تصریح شده است.

خداوند در قرآن در این زمینه، خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا» (یونس: ۹۹)؛ یعنی اگر پروردگارت می‌خواست، تمامی انسانهای روی زمین ایمان می‌آوردند، ولی خداوند چنین نخواسته است، بنابراین همه ایمان نیاورده و نخواهند آورد، پس ای پیامبر شما نیز چنین طمع و توقعی نداشته باش، و در این جهت و با این هدف نیز هیچ تلاشی انجام نده و خود را خسته نکن؛ زیرا قادر به انجام آن خواهی بود و به فرض توانایی، ما چنین ایمانی را از انسان نمی‌پذیریم، ایمان اجباری و تحمیلی مردود و غیر قابل قبول است؛ ایمان مقبول و مورد پذیرش ایمانی است که در کمال آزادی و از روی اراده و اختیار صورت گرفته باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۰۷).

نکته‌ی مهم در این آیه تأکید خداوند بر این مسأله است که عتاب گونه و در قالب استفهام انکاری خطاب به پیغمبر رحمت و دلسوزی مطرح گردیده است: «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس: ۹۹)؛ یعنی حالا که روشن شد اراده‌ی الهی بر ایمان اختیاری تعلق گرفته، بنا براین همه‌ی مردم از روی اراده و اختیار ایمان نخواهند آورد، پس مقاومت شما در این راستا، جز ایمان اجباری و تحمیلی و به زور مردم را مؤمن کردن، مفهوم دیگری نخواهد داشت و این کاری متکرر و نارواست و من این عمل را از

^۱ «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصْطَفِرٍ» (غاشیه: ۲۲).

^۲ «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» (ق: ۴۵).

^۳ «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس: ۹۹).

^۴ «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (غاشیه: ۲۱).

^۵ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» (رعد: ۷).

^۶ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَتَذِيرًا دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب: ۴۵ و ۴۶).

شما نمی پسندم پس شما نمی‌توانی این کار را انجام دهی و من نیز چنین ایمانی را قبول ندارم و هرگز نخواهم پذیرفت (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۲۶).^۱

ادعان به عنصر آزادی و اراده در انسان در حوزه‌ی سیاست و در مناسبات سیاسی اجتماعی دارای آثار و پیامدهای مهمی است که باید مورد توجه واقع شود و این مطلبی اساسی است که در شریعت معتدل اسلام به خوبی تبیین شده است؛ پیغمبر اکرم (ص) در جریان ولایت سیاسی امیرالمؤمنین علیه السلام بر این مبنا به آن حضرت چنین توصیه می‌نماید: «يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَكَ وَوَلَاءُ أُمَّتِي فَإِنْ وَلَّوْكَ فِي غَافِيَةٍ وَ أَجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرَّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ وَ إِنِ اخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعْهُمْ وَ مَا هُمْ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجًا» یعنی ای فرزند ابو طالب ولایت و مدیریت سیاسی امت من بر عهده‌ی تو و حق مسلم توست پس اگر مردم در کمال رضایت و آرامش و از روی اراده و اختیار ولایت را پذیرفتند نسبت به اداره‌ی امورشان اقدام کن ولی اگر این زمینه فراهم نشد و در میان آنان بر سر این مسأله اختلاف ایجاد شد آن‌ها و حکومتشان را رها کن و خود را بر آن‌ها تحمیل ننم، نگران نباش خداوند راه برون رفتی از این بن بست و تنگنا را به شما نشان خواهد داد (ابن طلوس، ۱۳۷۵، ص ۲۴۸).

بر همین اساس نیز حضرت امیر علیه السلام در مشی سیاسیش کاملاً مراقب این راهبرد سیاسی بوده و بر مدار آن سلوک نموده است؛ در ماجرای شورش یاران خود در ماجرای حکمیت سخنانی بر زبان جاری نموده که ناظر به رعایت این اصل مدیریتی اسلامی است: «لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِي أَمِيرًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا وَ كُنْتُ أَمْسِي نَاهِيًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَنْهِيًا وَ قَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبِقَاءَ وَ كَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمُ عَلَيَّ مَا نَكَّرْتُمُونِ»؛ یعنی ای مردم دیروز من فرمانده و امیر شما بودم ولی امروز شما فرمانده و امیر منید، دیروز من شما را نهی می‌کردم ولی امروز شما مرا نهی می‌کنید، شما سخت زنده ماندن را دوست دارید و من نمی‌توانم شما را به راهی که دوست ندارید، اجبار کنم (نهج البلاغه، خ ۲۰۸). و این نشان می‌دهد که حکمرانان و فرمانروایان جامعه در حکمرانی‌ها و فرمانروایی‌هایشان باید به آراء مردم توجه نموده و به نظام سیاسی خود مشروعیت ببخشند؛ زیرا عدم توجه آن‌ها به نظر مردم حکومتشان را با بحران مشروعیت مواجه و این رکن مستحکم و پشتوانه‌ی وثیق را از دست خواهند داد؛ پس این نیروی آزادی خواهی و انتخاب گری که خدا در وجود آدمی قرار داده و آن را به رسمیت شناخته یک مبنای روشن و بدیهی است که گفتمان اعتدال را موجه و ضروری می‌سازد.

ه. ضعف‌ها و محدودیت‌ها

با تفکر در مختصات انسان و توجه به هستی‌شناسی او، این مطلب به وضوح روشن می‌گردد که خداوند در وجود آدمی، علاوه بر قوت‌ها و توانایی‌ها، ضعف‌ها و محدودیت‌هایی نیز قرار داده که نگاه مجموعی و عنایت توأمان به آنها به روشنی، تفکر اعتدال را تفکری عمیق و مبنایی نشان داده و آن را از ضرورت‌های حیات آدمی ارزیابی می‌نماید؛ تحلیل و بررسی این توانایی‌ها و

^۱ «و لذلك قال بعد ذلك في صورة الاستغهام الإنكاري: «أ قَاتَتْ نَغْرَةَ النَّاسِ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» أي بعد ما بينا أن أمر المشية إلى الله و هو لم يشأ إيمان جميع الناس فلا يؤمنون باختيارهم البته لم يبق لك إلا أن تكره الناس و تجبرهم على الإيمان، و أنا أنكرد ذلك عليك فلا أنت تقدر على ذلك و لا أنا أقبل الإيمان الذي هذا نعت»

محدودیت‌های وجودی در انسان که سخت در هم آمیخته و به شدت محتاج انتظام بخشی و اعتدالند، یکی از مهم‌ترین زمینه‌ها و مبانی برای کشف درستی ایده‌ی اعتدال و ضرورت تحقق آن در جامعه است که بیان می‌گردد.

محدودیت توان روحی و بدنی

حوزه‌ی ضعف‌ها و ناتوانی‌ها و محدودیت‌های آدمی، حوزه‌ی مهمی از حوزه‌های هستی‌شناسی در انسان است که آن نیز در مبناشناسی اعتدال حضور جدی و دخالت مؤثر دارد و از همین روی در شرایع الهی نیز به‌صورت جدی لحاظ شده و مورد توجه واقع گردیده است. خداوند در آیات سوره‌ی نساء که در باره‌ی یکی از نیازهای اساسی انسان یعنی نیاز جنسی او سخن می‌گوید با اشاره‌ی تلویحی به فشار غیر قابل تحمل این گزینه بر آدمی، و پس از ارائه‌ی راهکار ازدواج برای ارضای آن، به ازدواج موقت و ملک یمین که فاقد دشواری‌های ازدواج دائمند، نیز اشاره نموده و ضعف روحی و بدنی انسان را در این تخفیف به‌عنوان مبنای قابل توجه و لازم‌الرعایه، مورد تعلیل قرار داده و چنین فرموده است: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» (نساء: ۲۸)؛ یعنی خداوند انسان را موجودی ضعیف آفریده و بر این اساس در امور تکلیفی ضعفش را در نظر گرفته و بر پایه آن حکم نموده و برایش تخفیف قائل شده است و این نکته یعنی توجه به طبیعت و میزان توان آدمی در انجام تکالیف از اهم مسائل اعتدال می‌باشد که در این آیه مطرح شده و مورد توجه تمام مفسران قرآن نیز واقع شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۵۸).

این نکته در آیات دیگر قرآن^۱ نیز مطرح شده و عبارت معروف رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: «بعثت بالحنيفية السمحة السهلة» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۴، ص ۱۳۶)؛ نیز گواه صادق دیگر بر این مبنای مسلم و قطعی اعتدال می‌باشد. یعنی با توجه به ضعف انسان باید اصل را بر مسامحت و چشم‌پوشی گذاشت و تا حد امکان از خطاها در گذشت، این کار بر اساس تحلیل دقیق پیغمبر اکرم (ص) بهترین حمایت از جریان نیکوکاری در جامعه به ویژه در میان نسل جوان است که خواهان آسان‌گیری در دین می‌باشند. پیغمبر اکرم (ص) در این زمینه می‌فرماید: «رَجِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ وَلَدَهُ عَلَىٰ بَرِّهِ قَالَ قُلْتُ كَيْفَ يَعْينُهُ عَلَىٰ بَرِّهِ قَالَ يَقْبَلُ مَيْسُورَةً وَ يَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورَةٍ»؛ یعنی رحمت خدا بر کسانی که فرزندانشان را بر انجام کارهای نیک یاری می‌نمایند و شیوه‌ی آن نیز به این شکل است که کارهای ساده را از آن‌ها طلب نموده و می‌پذیرند و آنها را به انجام کارهای سخت و طاقت‌فرسا وادار نمی‌نمایند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۵۰). ملاحظه‌ی این محدودیت‌ها و توجه به شرایط عینی که از اساسی‌ترین توصیه‌ها و سفارش‌های اسلام است که در آیات و احادیث بالا به آن اشاره گردید، خود از مهم‌ترین اصول و مبانی اعتدال‌گرایی است که ضرورت توجه به گفتمان اعتدال را به خوبی بیان می‌نماید.

امیال و غرایز مخالف

^۱ «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (بقره: ۱۸۵)؛ «وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷۸).

جلوه‌ی دیگر از ضعف‌ها و محدودیت‌های آدمی که در مبنا شناسی اعتدال شایسته‌ی دقت است و در قرآن نیز مورد توجه واقع شده، حوزه‌ی صفات و غرایز نظیر: آزمندی، شتاب زدگی و طغیانگری و صفات و غرایزی دیگر از این دست در انسان‌هاست که ظاهراً به‌عنوان ضعف وجودی و جنبه‌های منفی طبیعت انسان قلمداد شده و مورد مذمت قرار گرفته‌اند. در قرآن کریم آمده است که: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِيقٌ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارف: ۱۹)؛ یعنی انسان، هلوع و حریص، آفریده شده است؛ بنابراین در مقابل عامل شر بی‌تاب و نسبت به خیر و خوبی، بیخیل و ممسک است. خداوند در این آیه از ضعف طبیعی و محدودیت وجودی انسان خبر می‌دهد که این ضعف و محدودیت، خودش را زمانی نشان می‌دهد که زمینه و شرایطی نظیر فقر و غنا برای انسان فراهم شود که در آن صورت، حالاتی همچون بخل و امساک در صورت استغناء، و یأس و ناامیدی در صورت فقر، بر او حاکم شده و تعادلش را به هم می‌زند (مغنیه، ۱۴۲۰، ج ۷، ص ۴۱۸).

این ضعف آدمی، در مصلحت جویی‌ها و منفعت طلبی‌ها نیز کاملاً آشکار می‌گردد. خداوند در این زمینه می‌فرماید: «وَيَذَعُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دَعَاءَةً بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» (اسراء: ۱۱)؛ یعنی انسان به گمان خیر و خوبی چیزی را طلب می‌کند که برای او شر و بدی است و دلیل آن نیز طبیعت عجل و شتاب زده‌ی اوست. «دعا» در این آیه به معنی مطلق طلب و خواستن است و وجهی ندارد که آن را منحصر در دعای لفظی بدانیم، بنابراین مفهوم آن، این است که انسان عجل و شتاب زده است و به همین دلیل در کسب منافع و تحصیل خیر و مصالح خویش، بدون بررسی و محاسبه اقدام نموده و چه بسا این رفتار با مداخله‌ی هوی و هوس، او را به وادی شر و تباهی و به پرتگاه هلاکت و نابودی بکشاند (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۰).

مطابق نقل ملا محسن فیض در تفسیر الصافی، امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه چنین می‌فرماید: «اعرف طریق نجاتک و هلاکک کی لا تدعو الله بشيء عسى فيه هلاکک و أنت تظن أن فيه نجاتک»؛ یعنی ابتدا طریق نجات و هلاک خویش را بشناس و سپس در جستجوی آن از خداوند، یاری بخواه تا از خداوند، آن چه را که مایه‌ی هلاکت و نابودی توست و تو آن را عامل نجات و سعادت خویش می‌پنداری، طلب نمایی (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۸۱). بر این اساس، تنها راه رسیدن به خیر و سعادت، آن است که انسان در هر کاری که قدم می‌گذارد با نهایت دقت و هوشیاری و دور از هرگونه عجله و شتابزدگی تمام جوانب را بررسی کند و خود را در انتخاب راه، از هرگونه پیشداوری و قضاوت‌های آمیخته با هوی و هوس بر کنار داشته، از خداوند در این راه یاری بطلبد تا راه خیر و سعادت را بیابد و در پرتگاه و بیراهه گام نهد و این سلوک و سبک رفتاری که انسان را به این سمت راهنمایی می‌نماید طریقی غیر از اعتدال و اعتدال‌گرایی نمی‌باشد.

خوی سلطه‌گری و استثمار طلبی

انسان موجودی است که واجد قوه‌ی ادراک و فکر بوده و به همین دلیل مسلط بر جهان هستی است بنابراین برای حفظ وجود و بقايش در تمام موجودات عالم تصرف می‌نماید، او معتقد است که در راه کمال خویش باید همه‌ی عالم را؛ اعم از شیء، نبات، حیوان و حتی انسانِ هم‌نوع خود را نیز به خدمت بگیرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۱۶). ولی از آن جا که این قریحه در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد، در ادامه‌ی حرکت با مشکل مواجه می‌شود؛ زیرا دیگران نیز از او می‌خواهند، آن چه را که او از آنها

مطالبه می‌نماید، بنابراین به حکم ضرورت به اجتماع تعاونی و همکاری باهمنوع گردن می‌نهد و در جامعه تعادل و اعتدال شکل می‌گیرد و در پرتو آن هر ذی‌حقی به حقیش نائل می‌گردد (همان، ج ۲، ص ۱۱۸). و این بسیار مطلب مهمی است که در تبیین و عینیت بخشی به اعتدال باید مورد توجه واقع گردد.

قریحه‌ی استخدام و دیگران را به خدمت‌گماری به انضمام پدیده‌ی ضروری و لا یتخلف اختلاف میان افراد انسان از نظر خلقت و منطق‌های زندگی و عادات و اخلاق متفاوت ناشی از آن، به تشکیل طبقه‌ی قوی و ضعیف منتهی شده و به ظلم و نابرابری اجتماعی و هرج و مرج مدنی و در نهایت به هلاکت انسانیت و فتنای فطرت و بطلان سعادت منجر خواهد شد؛ زیرا اختلاف میان افراد انسان ضروری الوقوع است و دلیل آن نیز به خاطر اختلاف در مواد خلقت او می‌باشد؛ انسان‌ها هر چند از نظر صورت انسانی باهم متحدند و آن اتحاد نیز به شکلی مقتضی وحدت در افکار و افعال آدمی است، مع الوصف اختلاف در ماده به اختلاف در احساسات و ادراکات و احوال منتهی شده و این نیز به اختلاف در اهداف و مقاصد و آمال می‌انجامد و آن هم باعث اختلاف در افعال و اختلال در نظام اجتماع می‌گردد و این به خاطر نفسانیتی است که آن نیز در ذات آدمی قرار دارد و این دیگر قابل تحمل و اغماض نمی‌باشد، بنابراین ظهور این اختلاف ایجاب می‌کند، قوانینی جعل و تشریح گردد تا مورد عمل واقع شده و این اختلاف از بین برود و به تبع آن توازن و تعادل در جامعه به وجود آمده و هر صاحب‌حقی به حق خویش نایل گردد (همان، ۱۱۹). پس این در هم آمیختگی ضعف و قوت‌ها در آدمی حکیمانه بوده و برای تحقق اعتدال پیش‌بینی شده است.

خوی طغیان‌گری و انحصار طلبی

نکته‌ی مهم دیگر در موضوع ضعف انسان، خوی طغیان‌گری و انحصار طلبی او در شرایط مکنث و قدرت است که در قرآن مطرح شده و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در نهج‌البلاغه بر آن تأکید نموده است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَنْ رَأَهُ اسْتَعْتَنِي» (علق: ۷)؛ یعنی انسان اگر خود را مستغنی و بی‌نیاز از غیر ببیند، طغیان کرده و از حد تجاوز می‌نماید. صاحب تفسیر الکاشف، عبارت طغیان در صورت استغناء را به استعلاء و ظلم انسان در شرایط برتری اقتصادی و مالی، تفسیر نموده است (مغنیه، ۱۴۲۰، ج ۷، ص ۵۸۸).^۱ ولی با در نظر گرفتن فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده است: «من ملک استأثر» (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۶۰)؛ یعنی هرکس قدرت و ملکیت پیدا کند، مستأثر می‌گردد؛ یعنی برتری جو و انحصار طلب می‌شود و دوست دارد همه چیز را برای خود و به نفع خویش تصاحب نماید (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۸).^۲ به نظر می‌رسد دایره‌ی آن از اقتصاد فراتر رفته و تمام عرصه‌های زندگی را در بر می‌گیرد.

با ملاحظه‌ی ضعف و قوت‌ها در آدمی، سؤالی که به صورت جدی مطرح می‌شود این است که پس چرا خداوند با این وصف، در قرآن خلقت انسان را با عبارت «فی احسن تقویم» ستوده است.^۳ پاسخ مناسب و تحلیل صحیحی که در باره‌ی این مطلب می‌توان

^۱ «ان الانسان يستعلى و يظلم حين يملك من المال و الثروه اكثر من غيره»

^۲ «استأثر بالشئ، على غيره: خص به نفسه و استيد به»

^۳ «لقد خلقنا الإنسان في أحسن تقویم» (تین: ۴).

ارائه کرد، این است که تمام این صفات و غرایز باهم، خلقت «احسن تقویم» را در انسان شکل می دهند و نه هر کدام بدون توجه به دیگری و به صورت مجزا و علی حده. «مکارم، ۱۳۷۴: ج ۲۵ ص ۲۹» بنابراین به تنهایی هر کدام از آنها، نه شایسته‌ی مدح و ستایشند و نه در خور مذمت و نکوهش، بلکه باید این ضعف و قوت ها را در یک ساختار منسجم و تحت یک مدیریت هماهنگ ملاحظه نمود و آن نیز چیزی جز مکتب اعتدال نمی باشد که در پرتو آن هر چیزی در جای خود واقع شده و تعدیل می گردد و این بهترین تقریر برای «فی احسن تقویم» الهی است که توصیف روشن خلقت انسان می باشد .

نتیجه گیری

از آن چه گذشت روشن گردید که اعتدال دارای مبانی نظری محکم و قوی است که مهم ترین آن ها انسان شناسی و بررسی مختصات هستی شناسانه‌ی آدمی است. خداوند حکیم، صفات و غرایز متنوعی را حکیمانه در ذات انسان قرار داده که آن صفات و غرایز ابزار کمال او هستند، پس اگر طالب کمال باشد و بخواهد به آن صفات توجه کند و به آن غرایز و امیال پاسخ مناسب دهد که باید چنین باشد، لازمه‌ی آن، این است که آن ها را به درستی شناسایی و با دقت تمام در راه کمال و تعالی خویش به کارگیرد. مهم ترین صفات و ویژگی ها شناسایی شده انسان در این مقاله، عبارتند از: طبیعت ترکیبی انسان، وجود قوه‌ی تعقل و تفکر در انسان، وجود اختلاف در میان افراد انسان، قوه‌ی آزادی خواهی و انتخاب گری در آدمی و آمیختگی توانایی ها و محدودیت ها در انسان؛ که اگر همه‌ی آن ها مورد توجه و ملاحظه قرار گیرند و بر اساس آن سبک و مدلی برای زندگی ایجاد شود، آن سبک و شیوه چیزی جز اعتدال نخواهد بود که در شریعت اعتدالی پیغمبر اکرم و اهل بیت اطهر علیهم السلام، قولاً و عملاً تجسم یافته و به روشنی تبیین گردیده است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه، محمد دشتی

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، تحف العقول، محقق غفاری، قم، جامعه مدرسین.

ابن طلوس، علی بن موسی، ۱۳۷۵ش، کشف المحجبه لثمره المهجه، قم، بوستان کتاب .

ابن منظور، محمد بن مکر، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت، دارصادر.

تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۴۱۰ق، غررالحکم ودرر الکلم، محقق رجایی، قم، دارالکتاب الاسلامی.

حسینی همدانی، محمدحسین، ۱۴۱۴ق، انوار درخشان، تهران، کتاب فروشی لطفی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، المفردات، بیروت، دار العلم.

شهیدی، جعفر، ۱۳۷۶ش، سخنرانی در چهارمین کنفرانس وحدت اسلامی، تهران، مؤسسه فقه.

طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، جامعه مدرسین.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
 فضل الله، محمد حسین، ۱۴۱۹ ق، تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک للطباعه و النشر.
 فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۵ ق، تفسیر الصافی، تهران، انتشارات الصدر.
 کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی، مصحح غفاری علی اکبر، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
 مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 مطهری، مرتضی، ۱۳۸۱ ش، مجموعه آثار، قم، انتشارات صدرا.
 مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۴ ق، تفسیر الکاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
 مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴ ش، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.